

دلایل کیفر ندیدن جور پیشگان و ستم کیشان در دنیای مادی

□ خلیل الله طاهری *

چکیده

بیدادگری، جور، جفا و ستم، پدیده‌ای نا مبارک است که آدمی از بدو خلقت، با او عجین و همزاد گشته است. زیرا، هنگامی که حضرت آدم مورد فریب و نیرنگ شیطان واقع شد. «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا» (اعراف/۲۰) برآیند آن، ستم و جفای بود که در حق خود آدم و فرزندان پس از او صورت پذیرفت. «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ.» (اعراف/۱۹)؛ فرجام نهایی اش نیز، اخراج از بهشت برین خداوند متعال بود. «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (اعراف/۲۴)؛ البته حضرت آدم توانست، دوباره با نعمت توبه و استغفار، مقام شایسته‌ی خود (خلوص و پاکی) را در پیشگاه خداوند تثبیت نماید.

به دنبال آدم، فرزندش قابل، با به قتل رسانیدن برادر مظلومش هابل، بزرگ ترین ظلم را در تاریخ بشر به ثبت رساند. این سنت سیئه در سایر نسل های حضرت آدم ادامه پیدا کرد، به گونه‌ای که، گاهی قساوت ها و سفاکی های آدمی نسبت به هم‌نوعانش در مقاطع از تاریخ هزاران ساله و به خصوص در عصر کنونی، چنان وحشتناک و غیر قابل باور است که دل هر انسان پاک فطرت را به درد می آورد و او را به عمق معنای این جمله نایل می گرداند که بی تردید « گاهی انسان همچون حیوان و بلکه پست تر از آن خواهد شد» از این رو، در ذهن هر انسان عاقل و متدین این سوال شکل خواهد گرفت که چرا خداوند با وجود اینکه قادر مطلق، عالم علی الاطلاق و مهربان است چنین انسان های سفاک، ستم پیشه و طغیان گر را می آفریند و یا حد اقل چرا جلوستمگری و سفاکی آنان را نمی گیرد؟ البته با دقت به قوانین عام عالم هستی، سنت های غیر قابل تغییر خداوند، ویژگی های جهان مادی و با توجه به انسان شناختی اسلامی، که انسان را موجود دو ساحتی و صاحب اختیار می داند، پاسخ پرسش مورد نظر، بدست خواهد آمد.

کلید واژه ها: سنت های الهی، ویژگی های انسان، ظلم، قوانین عام.

مقدمه

بشر همواره با پدیده‌ی نا مبارکی بنام ظلم و ستم مواجه بوده است. قابل، فرزند آدم بعنوان اولین بدعت گذار ظلم و ستم کاری، از روی حسادت و خود محوری، برادرش را کشت. او از لحاظ، پایه گذار نخستین بشمار می‌رود. حس حسادت و رشک ورزی او را تا بدانجا به پیش تاخت که خون برادر مظلومش هابل را بر زمین ریخت. از آن پس شداد، نمرود، فرعون، اسکندر مقدونی، چنگیز و بقیه ای دیکتاتوران ایران، روم و غیره آمدند که هر یک در ستمگری نسبت به اسلاف شان گویا سبقت را ربودند.

صفحات تاریخ مملو از جور و جفا علیه انسان های بی گناه و به خصوص کودکان معصوم می باشد. ستم پیشه گان به خاطر منفعت طلبی و زیاده خواهی بیش از حد شان توده های ضعیف و طبقات پایین جامعه را همواره قربانی مقاصد پلید و نامشروع شان کردند. متأسفانه اکثر اوقات گوش شنوا نسبت به فریاد دادخواهی ستمدیدگان وجود نداشته و ندارد. امروزه بیش از هر زمان دیگر شاهد ظلم و قساوت استعمارگران فاسد و تروریست های خون آشامی چون القاعده، طالبان، الشباب، سپاه صحابه، بوکوحرام و داعش هستیم که در جنایت و درندگی چهره اسلاف شان را سفید کرده اند، هیچ روزی نیست که قتل و کشتار وحشیانه مردم بی گناه و غیر نظامی در عراق، سوریه، پاکستان، افغانستان و سایر کشورهای منطقه به گوش نرسد.

انعکاس جنایات و سفاکی های گروهک های تکفیری- از حملات انتحاری گرفته تا ذبح، مثله کردن بدن‌ها، زنده به گور کردن، سوزاندن دسته جمعی افراد بی گناه، آواره شدن هزاران انسان از خانه و کاشانه شان و تخریب اماکن مقدسه توسط این درنده خویان به ظاهر انسان- در رسانه های جهانی دل هر انسان را به درد می آورد. متأسفانه کشور های غربی صرفاً به دنبال منافع شان در منطقه هستند. از این رو اگر لازم باشد از این وحشیان حمایت هم می کنند و به بهانه جنگ با تروریسم دارایی های کشور های اسلامی را به تاراج می برند. گاهی سیاست شان اقتضا می کند که با این گروه های دست پرورده شان وارد جنگ شوند که بازهم، آنکه بازنده میدان است ملت های تحت ستم و توده های بی دفاع و مظلوم است.

صد البته که سایر ملل جهان نیز به صورت مستقیم و غیر مستقیم مورد ستم قرار می گیرند. با

این وجود ممکن است این سوال برای افراد موحد ایجاد شود که چرا خداوند قادر و متعال، نظاره گر این ستمگری ها و بی عدالتی ها است و کاری نمی کند؟ به تعبیر دیگر: دلیل و دلایل کفر ندادن ستم پیشگان در دنیای مادی چیست؟ در این مقاله سعی داریم این سوال را در حد بضاعت علمی خویش، پاسخ داده و توضیحات لازم را ارائه کنم. به این صورت که علیرغم اشاره به برخی مفاهیم ضروری، فلسفه وجود ظالم را به اعتبارات و حیثیات، مورد تأمل و دقت قرار دهم.

مفاهیم

ظلم: واژه ظلم، بضم «ظ» ستم را گوید. اصل آن بمعنی ناقص کردن حق و یا گذاشتن شیء در غیر موضع خویش است. (قرشی: ۱۲۴۱۲: ۴/ ۲۷۰) برخی دیگر نیز به همین معنی اشاره کرده و گفته است: «الظُّلْمُ: وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ» (ابن منظور: ۱۲/ ۱۴۱۴/ ۳۷۳) (راغب اصفهانی: ۵۳۷/ ۱۴۱۲) در قرآن نیز «ظلم» دقیقاً به همان معنای لغوی آن آمده است: «كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً» (کهف/ ۳۳) هر دو باغ میوه خود را داد و از آن چیزی کم نکرد. لسان العرب در جای دیگر راجع به معنای ظلم آورده است: أصل الظُّلْمِ الْجَوْرُ وَ مُجَاوَرَةُ الْحَدِّ. (همان) ظلم در اصل ستم و تجاوز از حد است. بر این اساس ظالم، تجاوزگر و انجام دهنده ظلم را گویند و کسی که مورد ظلم و ستم قرار می گیرد به آن مظلوم اطلاق می شود.

الف) چرایی وجود ستمگر

به لحاظ سنت های الهی در جهان آفرینش وجود ستمگر را می توان تحت عناوین ذیل ارزیابی کرد:

۱. قوانین عام (اصل علیت)

ماعتقدیم که خداوند، جهان هستی را بایک سلسله نظام ها و قوانین ثابت و پایدار که ذاتی جهان است اداره می کند و براین اساس همه ماسوی الله، محکوم به یک سلسله قوانین ثابت و سنت های تغییر ناپذیر الهی اند. یکی از این قوانین و نظام های حاکم بر جهان، نظام علّی

ومعلولی است.^۱؛ یعنی هر معلولی، علت خاص وهر علتی، معلول مخصوص دارد. (مطهری: ۱۳۸۵/ج ۵/ ۱۲۹) البته با این تفاوت که عالم مجرد و ماده هر یک به تناسب مرتبه وجودی شان در نظام هستی دارای سنن و قوانین مخصوص به خود دارند، یعنی در عالم ماده، احکام و آثاری هستند که در عالم مجرد نیست. مثلاً در دنیا خاصیت آتش سوزاندن است؛ چه هیزم در آن بریزند وچه انسان را، قطعاً می سوزاند، چاقو می بُرد؛ چه گوشت گوسفند باشد وچه بدن انسان. افتادن از ارتفاع زیاد فرجامش مرگ است، چه سقوط از آن عمدی باشد و چه سهوی، خوردن سم نیز چنین اثر مرگبار دارد. سهو و عمد بودن در اثر وضعی آن هیچ تأثیر ندارد. سیل، زلزله و بلایای طبیعی دیگر آثارش ویرانگری است، فساد بی بند و باری در اجتماع و در زندگی فردی تباهی به بار می آورد. هیچ گریزی از این فرجام شوم نیست. زیرا همه این آثار نشأت گرفته از قانون علیت است که هرگاه (علت تامه) تحقق پیدا کند، بدون تردید معلول آن نیز محقق خواهد شد. (صدرالمতالهین: ۱۳۸۸/۳۴۳)

خلاصه، هیچ حادثه ای در عرصه هستی - اعم از جهان مادی و مجرد- خارج از قلمروی حاکمیت همگانی اصل علیت نیست؛ بدین معنی که حتی رفتار ها و عملکرد های آدمی نیز بیرون از این چهار چوب نیست. بدین ترتیب ستمگری ظالمان نیز معلول علت های است که از جمله آن ستم پذیری مظلومین است. هر گاه فرد یا اجتماعی در برابر ظلم سکوت کند و به جای اعتراض و مبارزه علیه آن شیوه محافظه کاری، دورویی و تفرقه را اتخاذ نماید فرجام غیر از تحمل درد و رنج چیزی دیگری را نباید انتظار داشت. البته زیر بار ظلم رفتن هم به نوبه خود معلول عواملی است و در جایش به برخی آنها اشاره خواهد شد. بنابراین، اگر خداوند بخواهد راه را بر علت ها و تأثیرات آن ها ببندد، سقف نظام کلی حاکم بر جهان هستی فرو خواهد ریخت.

۲. اقتضائات خاص عالم ماده

همان طور که اشاره شد عالم ماده به دلیل سنخ و ماهیت مخصوص به خود و با توجه به مرتبه وجودی اش در نظام هستی، دارای احکام و آثار ویژه خود است که اگر این احکام، قوانین و سنن نباشد، عالم ماده دیگر عالم ماده نخواهد بود. عالم طبیعت آکنده از تراحم، تضاد، محدودیت،

زوال و بطلان، کون و فساد، تغییر و تحول، مرگ و زندگی، قطع ها و وصل ها هست.^۲ این قوانین، مانند قوانین موضوعه و از قبیل تعهدات و قرار دادهای اجتماعی و الزامات ذهنی مرسوم در میان انسان ها نیست؛ بلکه یک حقیقت تکوینی است که بر اساس ساختار جهان ماده در آن جریان دارد. به همین دلیل، تغییر و تبدیل برای آن محال است. بنابراین، نظر به این که افراد ظالم نیز جزء جهان مادی است و با اجزای دیگر جهان ارتباط وجودی تنگاتنگ دارد، نمی توان آنها را مستثنی از قوانین و اقتضائات این عالم دانست؛ پس جلوگیری از رفتار ظالمانه آنها توسط خداوند به معنای نادیده گرفتن سنن حاکم بر جهان مادی خواهد بود و این برخلاف آن چیزی است که امام صادق (ع) می فرماید: **ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسباب فجعل لكل شیء سبباً و لكل سبب شرحاً و جعل لكل شرح علماً و لكل علماً باباً ناطقاً...**؛ خداوند امتناع دارد که امور عالم را جاری کند مگر از طریق وسائط و اسبابش. خداوند برای هر چیز سببی و برای هر سبب حکمتی و برای هر حکمتی دانشی و برای هر دانشی دری گویا قرار داده است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱۸۱/۱) اراده خداوند براین تعلق گرفته است که هر کاری از طریق سبب خود صورت پذیرد و او کار ها را جز از طریق اسباب خود اراده نکرده، از این جهت، برای هر چیزی سببی قرار داده است.

پس وجود ظالم و مظلوم لازمه ی جدایی ناپذیر عالم مادی است. چون اگر چنین نباشد، دیگر اختیار، اراده، امتحان و آزمایش الهی وده ها مفهوم دیگر محقق نمی شود. بنابراین، ممکن نیست انسان به گونه ای آفریده شود که هیچ ستم، طغیان و گناهی نکند و کسی مظلوم واقع نشود؛ زیرا ظلم، مفهومی است که بدون ظالم و مظلوم، محقق نمی شود. فرض کردن نظامی بدون ستم و گناه با نیافریدن انسان برابر است؛ چون در این صورت، انسان هم چون فرشتگانی است که پیش از او آفریده شده اند، هیچ گناه و معصیتی از آنان سرنمی زند و کارشان تنها عبادت و اطاعت خداوند است. در این صورت خلقت انسان بیهوده و لغو بود. (مطهری، همان، ۳۴۱).

همانطور که فرشتگان در گفتمان شان با خدا و قبل از خلقت آدم در نظام مادی، با توجه به

ویژگی های انسان و طبع عالم مادی منطقاً این مسئله را درک کردند که آفرینش انسان مساوی است با قتل و کشتار و ظلم و تباہی و غیره لذا موافق آفریدن او نبودند: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ... (بقره/۳۰)؛ هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند (پروردگارا) آیا کسی را در زمین قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟ در حالی که ما تو را عبادت می کنیم تسبیح و حمدت بجا می آوریم و تو را از آنچه شایسته ذات پاکت نیست پاک می شمیریم.»

فرشتگان به خوبی درک کرده بودند که ساحت ملکوتی اش، از او موجود فراتر و با ارزش تر از ملائک می سازد؛ اما ساحت حیوانی اش او را در حد حیوان بلکه فرو تر و پست تر از حیوانات قرار می دهد؛ اگر در جامعه بشری این همه مصایب و بلاهای مهلک (جنگ، قساوت، کشتار، ویرانی شهرها، ناامنی، ظلم و ستم، فقر، چپاول و غارت گری، گسترش شکاف طبقاتی و ...) ناشی از شرارت های اخلاقی آدمی است که مربوط به همان ساحت حیوانی و نفسانی او می شود. به همین دلیل بود که فرشتگان این موجود خطرناک را با توجه به خصوصیات ذاتی اش خوب شناخت و مخالفت خویش را ابراز داشتند. البته در فراز بعدی راجع به خاصیت های ذاتی انسان بیشتر می پردازیم.

۳. ویژگی ها و خصوصیات انسان

انسان در جهان بینی اسلامی داستانی شگفت انگیز دارد. انسان از نظر اسلام تنها یک حیوان مستقیم القامه که ناخن پهن دارد و با دو پا راه می رود و سخن می گوید نیست. این موجود از نظر قرآن کریم ژرف تر و مرموزتر از این است که بتوان آن را با این چند کلمه تعریف کرد. از این رو برخی از ویژه گی های انسان را که مربوط به بحث ما می شود درحد اختصار به ترتیب ذیل یاد آور می شویم:

۳/۱. انسان موجودی دو ساحتی: قرآن انسان را بر اساس ساختار دو بُعدی (ساحت های ملکوتی و ناسوتی)^۳ که دارد. عالی ترین مدح ها و بزرگترین مذمت ها را درباره او نموده است.

از یک طرف او را به عنوان موجودی ضعیف، بخیل، ستمگر، جاهل، ناسپاس، شیفته متاع دنیا، طغیان گر، جدال کننده، فخر فروش، عجول، مغرور و کم ظرفیت مورد نکوهش قرار داده است: آیات نکوهش کننده انسان به قرار ذیل است: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب/ ۷۲)؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا» (اسراء/ ۶۷)؛ و اصولاً انسان کفران کننده است، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»، (اسراء / ۱۱)؛ و انسان ذاتاً عجول است، آیات معارج: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (۲۰) «وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (۲۱)؛ انسان حریص و کم طاقت آفریده شده. هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می کند. و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود. «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى، ان رَأَاهُ السَّغْنَى» (علق/ ۶ و ۷)؛ چنین نیست که انسان حق شناس باشد مسلماً طغیان می کند. به خاطر اینکه خود را بی نیاز می بیند! «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» (عادیات/ ۶)؛ مسلماً انسان نسبت به نعمت های پروردگارش ناسپاس و بخیل است، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (عصر/ ۲)؛ به طور مسلم همه انسان ها در زیانند، «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا» (کهف/ ۵۴)؛ انسان بیش از هر چیز به جدل می پردازد، «وَ لَتَجِدَنَّ أَهْرَاصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» (بقره/ ۹۶)؛ تو آنها را حریص ترین مردم بر زندگی می بینی، «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِصَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرِّ» (آل عمران/ ۱۴)؛ امور مورد علاقه، از جمله زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب های ممتاز و چهارپایان و زراعت و کشاورزی در نظر مردم جلوه داده شده است.

ازسوی دیگر، انسان به عنوان موجود برگزیده، گرامی، خود آگاه، حامل امانت الهی، مستعد کمالات بی نهایت، دارای روح قدسی و الهی و... معرفی کرده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.»؛ بخاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد. (بقره/ ۳۰)، «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا . فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا . قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.»؛ و سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده . که هر کس نفس خود را تزکیه کرده، رستگار شده. (شمس / ۷، ۹) «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى

كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْصِيلاً»؛ ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم، و از انواع روزیهای پاکیزه به آنها روزی دادیم، و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم. (اسراء / ۷۰)؛ «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»؛ خورشید و ماه را که با برنامه منظمی در کارند به تسخیر شما در آورد و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت. (ابراهیم / ۳۳)؛ «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ.»؛ ما امانت (تعهد، تکلیف، مسئولیت و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را بر دوش کشید! (احزاب / ۷۲) «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه.»؛ ای انسان تو با تلاش و رنج و زحمت به سوی پروردگارت پیش می‌روی، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد. (انشقاق / ۶) «وَفَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.»؛ و هنگامی که خلقت آن را به پایان و کمال رساندم و از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در آن دمیدم همگی به خاطر آن سجده کنید (حجر / ۲۹).

با یک جمع بندی می‌توان گفت: آیات شریفه گاهی انسان را از آسمان و زمین و از فرشته برتر و در همان حال از دیو و چارپایان پست تر شمرده است. این دو ساحت هر کدام تحت دو عامل اصلی و نیرومند اداره می‌شود؛ عقل و ایمان ساحت ملکوتی و فرشته خویی آدمی را و شهوت و غضب قلمروی حیوانی و ناسوتی^۴ را مدیریت می‌کنند؛ بین این دو نوع حاکمیت به منظور کشور گشایی سرزمین وجود آدمی همواره نزاع و درگیری هست. بر این اساس هر کدام در این نبرد بی‌امان فاتح میدان شود. سر نوشت انسان را طبق خواسته های خویش رقم می‌زنند. اگر عقل و ایمان پیروز شود آدمی را بر مسندی می‌گمارند که فراتر از جایگاه فرشتگان است: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. او رسول را آن قدر بالا برد که بیش از دو کمان و یا کمتر فاصله نماند (نجم/۹).

اگر شهوت و غضب حاکم گردند او را موجودی پست تر از حیوانات درست خواهند کرد: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ؛ آن‌ها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه‌تر از اینان. (اعراف / ۱۷۹) طبیعی است که در این صورت ظلم و ستم و طغیان‌گری نیز از انسان سر خواهد زد.

۳/۲. انسان موجود مختار: هر گاه کسی توان ترک و انجام چیزی را داشته باشد، او را مختار گویند. به تعبیر مولانا: این که گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم (مولوی بلخی، ۱۳۶۰، دفتر پنجم).

در مقابل اختیار جبر است، لذا جبر را به معنای واداشتن کسی به کاری که آن کار را نمی خواهد و دوست ندارد گرفته است. (فراهیدی: ج ۶/۱۴۱۰/۱۱۶). وجود اختیار امر بدیهی است و هر انسانی آن را در خود ادراک و احساس می کند.

اختیاری هست ما را بی گمان حس را منکر نتانی شد عیان

(مولوی بلخی، پیشین، ۸۶۵-۸۶۷).

همه ما احساس می کنیم که در همان هنگام که تشنه ایم و انگیزه ای برای نوشیدن آب داریم، باز می توانیم آب را ننوشیم. در همان حال که یک جاده صاف و با صفا را بر یک جاده خشک و پر سنگلاخ ترجیح می دهیم، حس می کنیم که الزام و اجباری برای پیمودن آن نداریم. همه ما توقع داریم مردم دارای هر فرهنگ و تربیت و انگیزه ای که باشند به قوانین که حافظ حقوق همه است، احترام بگذارند. و اگر کسی حرمت قوانین را بشکند ناراحت می شویم، او را سرزنش می کنیم، و گاه او را به دادگاه می کشانیم و تسلیم مجازات می کنیم، اگر عقیده به جبر صحیح باشد، تمام این کارهای ما ظالمانه و بی دلیل است. همانطور که اگر اعتقاد به اختیار درست باشد- که هست - به همان میزان سلب این موهبت الهی از کسی ظالمانه و بدور از عدالت خواهد بود.

براین مبنا، اگر خداوند بخواهد پیش از ارتکاب جرم، جلوی مجرمان را بگیرد، با اختیار آنان منافات دارد و به سلب اختیار او می انجامد؛ هر چند شمار آنان زیاد باشد و این کار، قصاص قبل از جنایت است که با شأن خداوند سازگاری ندارد. همان گونه که علی^۷ این عمل را در یکی از جملاتش ناصواب دانسته و فرمود کسی که دوست دارد قاتل مرا ببیند، او را (ابن ملجم) ببیند. بعضی گفتند: أَوَّلًا تَقْتُلُهُ؟ أَوْ قَالَ: تَقْتُلُهُ؟ آیا او را نمی کشی؟ یا آیا ما او را نکشیم؟ فرمود: مَا أَعْجَبُ مِنْ هَذَا؟ تَأْمُرُونِي أَنْ أَقْتُلَ قَاتِلِي؟ سخن از این کلام شما شگفت انگیزتر نیست، آیا شما مرا امر می کنید که قاتل خود را بکشم؟! (مجلسی: ۱۴۰۴/ق ۴۲/۱۹۶). یعنی او مرتکب قتل

نشده تا کشته شود.

از این فراز بدست می آید که ظلم و ستم انسان ناشی از اختیار و اراده اوست که خداوند در نهاد او قرار داده است، با وجود اینکه قوه عقل و آموزه های وحیانی مسیر صواب را از ناصواب تفکیک کرده است، او را با فضایل و رزایل اخلاقی آشنا نموده است، اما این حق را نیز به او داده است که بر اساس اختیار و اراده خویش راه را انتخاب کند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳). ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا. همانطور که قبلاً اشاره شد اگر خداوند او را جبراً از ستم باز دارد، لازمه اش بیهودگی اختیار در نهاد او خواهد بود.

ب) عملکرد مظلوم زمینه ساز ستم

قبلاً اشاره شد که ظلم ستمگر نسبت به کسی یا جامعه ای در واقع معلول ستم پذیری مظلومین است، بنابراین با انتفاء علت است که می توان ظلم را از اساس ریشه کن کرد. به عبارت دیگر بنای ظلم مانند هر بنای دیگر، از دو بخش زیر بنا و روبنا تشکیل می شود؛ زیر بنای ستم، ظلم پذیری مظلوم است و روبنای آن، ستمگری ظالم. طبیعی است که روبنا در صورتی درست می شود که زیر بنا مستقر گردد و الا شکل گیری روبنا بدون زیر بنای آن امکان ندارد. (فرحی: ۱۳۸۰/۲۷۳). خود زیر بنا نیز معلول مواد و عوامل مختلفی است که آن را شکل می دهد و این مواد می تواند: جهل، خرافه گرایی، فقر فرهنگی، به تبع آن سوء استفاده ستمگران از آن، عدم انسجام و پراکندگی، دل بستن به دنیا و پیامد آن عدم قیام علیه ظالم، غرق در فساد اخلاقی و غفلت از سرنوشت خویش، عدم ایمان به خدا و جهان باز پسین و بسیار از عوامل دیگر می تواند زمینه ساز روحیه ظلم پذیری افراد یا یک جامعه را فراهم کند.

اینها اموری هستند که باعث گسترش ظلم و استبداد می شود. در حالی که هدف از آفرینش انسان رسیدن به کمال و نایل شدن به مقام قرب الهی است؛ اما این انسان است که با اعمال و عملکرد های خود زیر بار استثمار و استعمار ستمگران می روند. بنابراین اگر ترویج ظلم ناشی از اراده خداوند باشد نه تنها که با هدف خلقت آدمی منافات دارد بلکه با عدالت و حکمت الهی نیز

ناسازگار است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (فصلت/ ۴۶)؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، پس به سود خود اوست، و هر کس بدی کند پس بر علیه خویش عمل کرده است، و پروردگار تو به مردم ستم نمی‌کند.

پس ظلم و ستم ظالمان به عملکرد های خود افراد بر می‌گردد و ربط به خداوند ندارد. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (رعد/ ۱۱)؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند».

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سرو کاری ندارد که دهقانش برای دیگران کشت. (اقبال لا هوری، دیوان اقبال)
یکی از مهمترین عوامل که باعث ظلم پذیری فرد یا جامعه می‌شود اعتقاد به جبر است، یعنی آدمی بدین باور باشد که: سرنوشت و قضا و قدر، بر همه رویداد های عالم حکمرانی می‌کند و آن چه در زمان حال و آینده صورت می‌گیرد در گذشته معین و قطعی شده است، از جمله در دنیا آمدن انسان، زیستن و رفتش از این دنیا و کارهایی که انجام می‌دهد، همگی از قبل محتوم و قطعی شده و هیچ راه فرار از آن نیست.

این عقیده پیامدهای بسیار مخرب و منفی برای زندگی انسان به بار می‌آورد. از جمله شخص باورمند به جبر هرگز تلاش و کوشش نخواهد کرد برای رهایی از زیر بار ظلم و ستم و دعوت دیگران به مبارزه علیه ستمگران و تغییر دادن سرنوشت خویش به دست خود. خلاصه اعتقاد به جبر دو پیامد دارد:

اولاً: انسان در زندگی خود از هر نوع مسئولیت و تعهد فارغ است، چون به زعم خود اختیار ندارد و همه مقدرات را از پیش تعیین شده می‌داند، لذا تلاش را هم بیهوده قلمداد می‌کند.

ثانیاً: فرد یا ملت جبرگرا توجه گر هر نوع زشت کاری، ذلت پذیری، قبول خفت و ستم است. (پرتو پژوهش: ۱۳۸۹/ ۷۱ و ۷۲). متأسفانه غالباً ترویج جبر و الزام نیز از سوی جباران و حکومت های مستبد است تا به راحتی بتوانند بر حاکمیت بدون قید و شرط شان ادامه دهند.

شکی نیست که اعتقاد به جبر و اختیار ناشی از خرد و اندیشه ای آدمی است، این تعقل و تفکر

است که گاهی آدمی را به راه صواب می برد و گاهی به خطا؛ علت آن نیز ویژگی محدودیت و ناتوانی عقل است که به تنهایی ره بجایی نخواهد برد؛ یعنی اگر وحی و تعالیم آسمانی به کمک آن نیاید، ممکن است برای همیشه در چهار راه ظلمانی مجهولات لاینحل سرگردان بماند. از این رو کسانی (اهل سنت) که از سرچشمه علم و حکمت اهل بیت محرومند همواره راه افراط و تفریط پیموده اند، یا جبری شده اند یا تقویضی. بلکه امکان دارد این عقل که در فرهنگ دینی به عنوان حجت باطنی و چراغ راهنمای انسان معرفی شده است، به خاطر عدم تربیت آدمی در مکتب انبیاء، تبدیل به خادم غرایز، شهوات و نفس سرکش گردد، در آن صورت طبیعی است که انسان به کمک همین عقل دیگران را استعمار و استخدام خواهد کرده و از آنها در جهت مقاصد و منویات غیر انسانی خویش سوء استفاده خواهد نمود. (طبا طبایی: بی تا/ ۵) همان گونه که در بستر تاریخ شواهد بسیار زیادی برای آن می توان پیدا کرد. از دیکتاتوران فراعنه، نمرودیان، امپراتوران رم و ایران گرفته تا جلادان معاصر مثل هتلر، صدام و غیره نمونه های بارزی از ستمگران هستند که شعار «انا ربکم الاعلی» (نازعات / ۲۴) را سرلوحه ظلم، سفاکی و طغیان گری شان قرار داده بودند.

ج) ظلم، معلول رفتار اختیاری ظالم

همانطور که به تفصیل بیان شد خداوند، انسان را موجودی مختار آفرید که همواره بر سر دو راهی تضادها قرار دارد و به حکم اختیار، باید یکی از این دو راه را برگزیند. همان گونه که عقل و فطرت خدامحوری را در وجود انسان نهاده تا مانع ظلم و ستمگری او نسبت به دیگران شود، همچنین شهوت و غضب را نیز در نهاد او قرار داده است. چه بسیار انسان هایی هستند که با سوء استفاده از اختیار و اراده آزاد خویش، خشم و غضب شان را پاس می دارند و در نتیجه عقل مغلوب و مقهور نفس سرکش می شود؛ در این صورت، به تباهی دست می زنند و بر مظلومان طغیان می کنند و با قساوت و درندگی شان زندگی را به کام آن ها تلخ و زهرآگین می کنند.

ممکن است این پرسش به ذهن بیاید که وجود اختیار را برای انسان قابل قبول است، ولی چرا مظلومان زمینه اعمال اختیار مستبدان قرار گرفته اند؟ در پاسخ باید گفت: خداوند علاوه بر این که

قانون علیت- که اختیار انسان نیز جزء آنست - را بر جهان هستی حاکم کرده است، سنت های دیگری به نام های املاء، استدراج و امهال دارد که راجع به آنها قدری توضیح داده خواهد شد تا پاسخ قناعت بخش دستگیر ما شود.

د) سنت های الهی و مجازات سخت ستم پیشگان

خداوند برای اهل ستم و طغیان گران سنت های مخصوصی تحت عناوین: املاء، امهال و استدراج دارد. قبل از بیان این مفاهیم باید یاد آور شد که یکی از سنت های الهی، امتحان و آزمایش انسان ها است و این در زمانی است که راه خیر و شر در برابر انسان ها باز باشد و آنها بتوانند با اختیار خود یکی را انتخاب کنند. اگر کسی از این آزمایش سخت الهی پیروزمندانه بیرون آمد، بدون شک فرجام شیرین فلاح و رستگاری را نصیب خواهد شد: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ و آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هوی باز داشته، بهشت جایگاه او است. (نازعات / ۴۰ و ۴۱). و همچنین: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»؛ مسلما رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند. (اعلی / ۱۴). از جمله ای این امتحانات این است که انسان های مؤمن چگونه در مقابل ستمگران از خود واکنش نشان می دهد آیا آنها از توانایی ها و ظرفیت های مادی و معنوی خویش علیه ظالمان بهره می گیرند، یا تن به ستم می دهند و ساکت می نشینند تا سرمایه های خدادادی شان را به یغما ببرند و در عوض ذلت و خواری را برای آنان به ارمغان آورند، که بدون تردید عذاب الهی نیز گریبان گیر افراد ذلت پذیر و ستم پذیر خواهد شد.

برعکس اگر کسی در جنگ نفس و عقل، مغلوب نفس اماره شد در این صورت است که سنت های امهال و استدراج در زندگی او اعمال می شود چه این که او در مرداب شهوت و غضب و طغیان غرق شده و نافرمانی را به مرحله نهایی رسانده و همه پل های پشت سر خود را ویران کرده که راه بازگشت برایش باقی نمانده است؛ لذا امتحان برایش معنی ندارد. از این رو رفاہ پی در پی و مهلت دادن برای ارتکاب گناه بیشتر، در واقع نوع کیفر اعمال افراد طغیان گر و ظالم

است که کیفر اخروی را نیز به دنبال دارد. با این توضیحات می‌رویم سراغ بیان مفاهیم فوق‌الذکر:

املاء و امهال

«املاء» به معنای تأخیر و از کلمه «ملاوه» است. (طبرسی: ۱۳۶۰/۱۳/۷۴). مرحوم طبرسی در جای دیگر «املاء» را به معنای مهلت دادن گرفته است و این که دوره‌ای از زمان در راحت و امن واگذار شود، مثل این که حیوانی را در چراگاه بدون هیچ مزاحمی رها کنند. این جمله تهدیدی برای کافران است. (طبرسی: ۱۳۷۷/۳/۲۸۳). همانطور که قرآن نیز می‌فرماید: «فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ»؛ پس به کافران مهلت دادم، سپس آنان را [به کیفر سخت] گرفتم، پس [یافتی که] مجازات و عذاب [من] چگونه بود؟ (رعد ۳۲). از این لحاظ املاء با امهال هم معنی می‌شود؛ زیرا امهال، یعنی مهلت دادن. پس خداوند برای رعایت مصالحی، در عقوبت اهل باطل و ظالم شتاب نمی‌کند؛ بلکه به آنان فرصت و مهلت می‌دهد.

اما آنها به این پندار باطل دل خوش کرده اند که این مهلت به نفع شان است در حالی که این فرصت یک نوع دام است برای شکنجه ای دردناک تر آنان: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (آل عمران/۱۷۸)؛ آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود آنها است، ما به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای برای آنها می‌باشد. ناگفته پیداست که تأخیر و مهلت دادن ملازم است با قدرت و اختیار تام و تسلط کامل انسان بر انجام هر کاری.

استدراج

«استدراج» از ماده «درجه» است و به معنای بالا بردن و فرود آوردن مرحله به مرحله است. (طبرسی: ۱۳۷۷/۳/۴۲۷). یعنی امداد اهل باطل در جهت باطل و سرازیر کردن نعمت های دنیا بر آنان تا قدم به قدم و درجه به درجه بر کیفر و ظلم خود بیفزایند و استحقاق عذاب الهی را بیابند. پاره‌ای از آیات بر این سنت دلالت دارد: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا

عَلَيْهِمْ أَبْوَابٌ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ . فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا...»؛ هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند درهای همه چیز (از نعمتها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و دل به آنها بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) در این هنگام همه مایوس شدند (و درهای امید به روی آنها بسته شد!) و (به این ترتیب) دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد. (انعام / ۴۴ و ۴۵).

طبق این آیه شریفه، استدراج به منزله ی پهن کردن دام برای افراد بی ایمان و ستم پیشه است که از امتحان الهی مردود شده اند و خداوند آن ها را به حال خودشان وا می گذارد تا مرتکب گناه و طغیان بیشتر شوند و زمینه هلاکت خود شان را فراهم نمایند. از این رو حضرت زینب (س) ادامه حیات و طغیان یزیدیان را پس از روز عاشورا از مصادق استدراج دانسته اند. آنجایی که عقیلۀ بنی هاشم، پیام رسان نهضت بی نظیر کربلا زینب کبری(س) در فرازهای از خطبه اش خطاب به یزید فرمود: ای یزید! می پنداری که چون اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی، و راه چاره را بر ما مسدود نمودی، تا ما را همانند برده به هر سوی کشانند، ما نزد خدا خواریم و تو نزد او گرامی هستی؟! و این غلبۀ تو بر ما از شکوه و آبروی تو در پیشگاه خدا است؟! از این رو بینی بالا کشیدی و تکبر نمودی و به خود بالدی، خرم و شادان که دنیا در چنبرکمند تو بسته، و کارهای تو آراسته شده، و ملک و مقام رهبری ما برای تو صاف و هموار گشته، اندکی آهسته تر... سپس حضرت استناد می کند به سوره آل عمران آیه ۱۷۸ (و لایحسبن الذین انما نملی لهم ...) (مجلسی: ۱۳۹۳ / ۴۵ / ۱۳۳ تا ۱۳۵).

با جمع بندی گزارشات مکرر قرآن (جاثیه / ۳۵) و (نحل / ۸۴) و (روم / ۵۷). افراد ستمگر بر اساس اصل آزادی و اختیار به حال خودشان وا گذاشته می شود، تا به آخرین مرحله سقوط و عذاب پیش روند و هیچ گونه عذر و بهانه نداشته باشند؛ خدا آن ها را غرق نعمت می کند و به آنها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آنها باقی نماند و تمام هستی و تاریخ شان را در هم می پیچد. لذا در روز قیامت به چنین افراد حتی اجازه

سخن گفتن و حتی دفاع داده نمی شود.

ی) گر حکم شود که مست گیرند

اگر به معنای وسیع ظلم توجه کنیم، نتیجه اش این است که هیچ انسان غیر ظالمی در روی زمین وجود ندارد و هر کس به سهم خود مرتکب گناه و ظلمی شده است. حتی آن کس که ظلم را پذیرفته به نوعی ظالم نسبت به نفس خویش محسوب می شود که اگر بنا بر مجازات سریع باشد، دامن همه را خواهد گرفت. فقط پیامبران و امامان: از چنین ظلمی مصون هستند. «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ» (نحل / ۶۱)؛ اگر بنا شود خداوند مردم را به ظلم ها و ستم های که مرتکب می شوند کیفر دهد، جنبنده ای بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد! گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آن که هست گیرند.

علاوه بر آن، دنیا گنجایش و قابلیت مجازات بعضی از ستمگران را ندارد، زیرا ظلم برخی از آن ها گستردگی بسیار وسیعی دارد. لذا مجازات او به جای یک نفر محسوب می شود اما حقوق دیگران ضایع می گردد.

نتیجه گیری

خداوند بر اساس سنت های تبدیل ناپذیر خویش مانند قوانین عام (علیت)، اقتضائات خاص عالم ماده جهان هستی را مدیریت می کند. ما معتقدیم، خداوند جهان هستی را بایک سلسله نظام ها و قوانین ثابت و پایدار که ذاتی جهان هست اداره می کند و براین اساس همه ماسوی الله، محکوم به یک سلسله قوانین ثابت و سنت های تغییر ناپذیر الهی اند. یکی از این قوانین و نظام های حاکم بر جهان، نظام علّی و معلولی است؛ یعنی هر معلولی، علت خاص و هر علتی، معلول مخصوص دارد. هیچ حادثه ای در عرصه هستی - اعم از جهان مادی و مجرد - خارج از قلمروی حاکمیت همگانی اصل علیت نیست؛ بدین معنی که حتی رفتار ها و عملکرد های آدمی نیز بیرون از این چهار چوب نیست.

از سوی دیگر گفته شد که عالم ماده به دلیل سنخ و ماهیت مخصوص به خود دارای احکام و آثار ویژه خود است که اگر این احکام، قوانین و سنن نباشد، عالم ماده دیگر عالم ماده نخواهد بود. عالم طبیعت آکنده از تزاخم، تضاد، محدودیت، زوال و بطلان، کون و فساد، تغییر و تحول، مرگ و زندگی، قطع ها و وصل ها هست. بنابراین، نظر به این که افراد ظالم نیز جزء جهان مادی است و با اجزای دیگر جهان ارتباط وجودی تنگاتنگی دارد، نمی توان آن ها را مستثنی از قوانین و اقتضائات این عالم دانست؛ پس جلوگیری از رفتار ظالمانه آنها توسط خداوند به معنای نادیده گرفتن سنن حاکم بر جهان مادی خواهد بود.

براین اساس وجود ظالم و مظلوم نیز لازمه ی جدایی ناپذیر عالم مادی است. چون اگر چنین نباشد، دیگر اختیار، اراده، امتحان و آزمایش الهی، ستم پذیری مظلومین و ده ها مفهوم دیگر محقق نمی شود. بنابراین، ممکن نیست انسان به گونه ای آفریده شود که هیچ ستم، طغیان و گناهی نکند و کسی مظلوم واقع نشود؛ زیرا فرض کردن نظامی بدون ستم و گناه با نیافریدن انسان برابر است؛ چون در این صورت، انسان هم چون فرشتگانی است که پیش از او آفریده شده اند، هیچ گناه و معصیتی از آنان سر نمی زند و کارشان تنها عبادت و اطاعت خداوند است. در این صورت خلقت انسان بیهوده و لغو خواهد بود.

پی نوشت

۱ - تعریف علت و معلول: اگر وجود دو شیء را با یکدیگر مقایسه کنیم و ببینیم که تحقق یک موجودی، به موجود دیگر، موقوف است، وجود شیء دوم را علت و وجود شیء اول را معلول می‌گوییم. انواع علت: علت‌ها را بر سه قسم تقسیم کرده‌اند: علت لازم (ناقصه). علت کافی (تامه) و علت مشارکت‌کننده (دخیل) یکی از تقسیم دیگر که از زمان ارسطو تاکنون در بسیاری از منابع فلسفی به چشم می‌خورد - تقسیم چهارگانه است: علت صوری: آنچه که باعث شکل و صورت معلول می‌شود. علت مادی: آنچه زمینه پیدایش معلول بوده و در ضمن آن باقی می‌ماند. علت غایی: انگیزه فاعل برای انجام کار است. علت فاعلی: علتی که معلول از آن پدید می‌آید. علت فاعلی دو اصطلاح دارد: یکی علت فاعلی طبیعی و دیگری علت فاعلی الهی که منظور از آن موجودی است، که موجودات را پدید می‌آورد و به آنها از عدم، هستی می‌بخشد.

۲ - جهان خلقت به سه مرتبه‌ی کلی تقسیم می‌شود: آن جهان عبارتند از جهان عقل، مثال و ماده.

۳ - حکما و فلاسفه برای عالم هستی چهار مرحله و مرتبه را در نظر گرفته‌اند که عبارت‌اند از: لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت. البته همین حکما معتقدند که عالم ناسوت، متشکل از چهار عالم ذر، دنیا، برزخ و رستخیز است. (به توحید شهید مطهری مراجعه گردد)

۴ - برخی از فلاسفه، حکما و عرفای اسلامی معتقدند که هستی و عالم؛ طبقات و مراتب چهارگانه‌ای دارد که عبارتند از: ناسوت: یعنی طبیعت و عالم مادی. عالم ناسوت، یعنی عالم ماده و حرکت و زمان و مکان. ناسوت یعنی تحقق دادن، آنچه که در جهان ملکوت ترسیم شده است، به صورت جسم یعنی آفرینش بی جان، گیاه، حیوان، جن و انس. ملکوت: فلاسفه از آن به عالم مثال یا صورت تعبیر نموده‌اند که همان عالم مثال است. این عالم، مرتبه‌ی ظهور حقایق مجرد و لطیف با آثار و عوارض مادی نظیر شکل و مقدار است.

جبروت: فلاسفه اسلامی این عالم را به عالم عقل، مجرد و یا عالم جبروت اطلاق می‌کنند. عالم فرشتگان. لاهوت: لاهوت مشتق از الله و به معانی عالم غیب است. لاهوت عالم خداوندی است که بر همه عوالم وجود، مستولی‌اس.

کتابنامه

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج ۳، تهران، ۱۳۶۰ه ش.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، بیروت، دارالصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ه ق.
- اصفهانی، حسین بن محمدبن راغب، مفردات الفاظ القرآن، بیروت-سوریه، دالعلم-دارالشامیه، ۱۴۱۲ه ق.
- اقبال لاهوری، دیوان اقبال.
- بغدادی، عبدالقاهر بن محمد، الفرق بین الفرق، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۴۰۸ه ق.
- جمعی از نویسندگان، معارف اسلامی ۱-۲، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۷.
- صدرالمتألهین شیرازی (ملا صدرا)، محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیه، ترجمه جواد مصلح، تهران، انتشارات سروش، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
- طباطبایی، سید محمد حسین، نهایه الحکمه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا،
- طباطبایی، محمد حسین و مطهری، مرتضی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، مترجم: مترجمان، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- طبرسی، ابی علی فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول، ۱۳۶۰ه ش.
- طوسی، نصیر الدین، جبر و اختیار، به کوشش عبد الله نورانی، تهران، ۱۳۵۹ه ش.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق: مهدی المعزومی و ابراهیم السامرائی، قم، ایران، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۰ه ق.

فرحی، سید علی، بررسی و تحقیق پیرامون قیام حسینی، تهران، دفتر نشر فرهن اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۰هـ ش.

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۴۱۲هـ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ ق.

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۲، چاپ چهارم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴هـ ق.

مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ: مکرر، ۱۳۹۳هـ ش.

مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۵ و ۱، تهران، صدرا، چاپ دهم، ۱۳۸۵هـ ش.

معاونت پژوهش مجتمع آموزش عالی فقه، پرتو پژوهش، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، چاپ اول، ۱۳۸۹هـ ش.

مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، اشعری، ج ۱، به کوشش هلموت ریتز، ویسبادن، ۱۴۰۰هـ ق.

مولوی بلخی، جلال الدین، مثنوی معنوی، به همت رینولد الین نیکلسون، تهران، انتشارات مولا، ۱۳۶۰هـ.